

نفس روح عقل

حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



لوح رقم (64) - آثار حضرت بهاء الله - امر و خلق، جلد

1

٦٤ - نفس روح عقل

از حضرت بهاء الله در لوح رئیس است. قوله الاعلی: "اعلم ان النفس التي يشارك فيها العباد انها تحدث بعد امتشاج الاشياء و بلوغها كما ترى النطقة انها بعد ارتقاها الى المقام الذي قدرتها يظهر الله بها نفسها التي كانت مكنونة فيها ان ربك يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و النفس التي هي المقصود انها تبعث من كلمة الله و انها لهي التي لو اشتعلت بنار حب ربها لا تخمدها مياه الاعراض و لا بحور العالمين و انها لهي النار المشتعلة الملتهبة في سدرة الانسان و تنطق انه لا اله الا هو و الذي سمع ندائها انه من الفائزين و لما خرجت عن الجسد يبعثها الله احسن صورة و يدخلها و في جنة عالية ان ربك على كل شيئي قدير ثم اعلم ان حياة الانسان من الروح و توجه الروح الى جهة دون الجهات انه من النفس فكر فيما القينا اليك لتعرف نفس الله الذي اتى من مشرق الفضل بسلطان مبين و اعلم ان للنفس جناحين ان طارت في هواء الحب و الرضا تنسب الى الرحمن و ان طارت في هواء الهوى تنسب الى الشيطان اعاذنا الله و اياكم منها يا ملاء العارفين و انها اذا اشتعلت بنار محبة الله تسمى بالمطئنة و المرضية و ان اشتعلت بنار الهوى تسمى بالامارة."

و در لوحی است قوله الاعلی: "همچنین آفتاب نفوس که باسم روح مذکور شده و میشوده."



ORIGINAL

و از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است قوله العزیز: "و این دو اسم یعنی روح انسانی و نفس ناطقه عنوان شیئی واحد است و این روح که باصطلاح حکما نفس ناطقه است محیط بر کائنات سائر است و بقدر استطاعت بشریه اکتشاف حقایق اشیاء نماید و بر خواص و تأثیر ممکنات و کیفیت و خصائص موجودات اطلاع یابد ولی تا بروح ایمانی موید نگردد مطلع باسرار الهیه و حقایق لاهوتیه نشود مانند آئینه است هر چند صاف و لطیف و شفاف است ولی محتاج بانوار است تا پرتوی از آفتاب بر او نتابد اکتشاف اسرار الهی ننماید اما عقل قوه روح انسانی است ... عقل کمال روح است و صفت متلازمه آن است مثل شعاع آفتاب که لزوم ذاتی شمس است."

و در خطاب بدکتر فورال قوله العزیز: "اما قوای عقلیه از خصائص روح است نظیر شعاع که از خصائص آفتاب است اشعه آفتاب در تجدید است و لکن نفس آفتاب باقی و برقرار. ملاحظه فرمائید که عقل انسانی در تزايد و تناقص است و شاید عقل بکلی زائل گردد و لکن روح بر حالت واحده است و عقل ظهورش منوط بسلامت جسم است جسم سلیم عقل سلیم دارد ولی روح مشروط بان نه عقل بقوه روح ادراک و تصور و تصرف دارد ولی روح قوه آزاد است عقل بواسطه محسوسات ادراک معقولات کند و لکن روح طلوعات غیر محدوده دارد عقل در دائره محدود است و روح غیر محدود عقل ادراکات بواسطه قوای محسوسه دارد نظیر باصره و سامعه و ذائقه و شامه و لامسه و لکن روح آزاد است چنانچه ملاحظه مینمائید که در حال یقظه و حالت خواب سیر و حرکت دارد شاید در عالم رویا حل مسألهای از مسائل غامضه مینماید که در زمان بیداری مجهول بود عقل بتعطیل حواس نهمه از ادراک باز میماند و در حالت جنین و طفولیت عقل بکلی مفقود لکن روح در نهایت قوت. باری دلائل بسیار است که بفقدان عقل قوه روح موجود."

و در خطابه در نیویورک قوله العزیز: "انسان دو حیات دارد یک حیات جسمانی یک حیات روحانی. حیات جسمانی انسان عبارت از خوردن و خوابیدن و پوشیدن و راحت کردن و گردیدن و اشیاء محسوسه را نظیر کائنات سائر از ستاره و آفتاب و ماه و جبال و دره ها و دریاها و چشمه ها و جنگلها دیدن است ... اما حیات روحانی حیاتی است که عالم انسانی بان روشن، حیاتی است که حیوان از انسان ممتاز، حیاتی است که ابدی است سرمدی است پرتو فیض الهی است. حیات روحانی انسان سبب حصول عزت ابدی است، حیات روحانی انسان سبب تقرب الی الله است، حیات روحانی انسان سبب دخول در ملکوت الله است، حیات روحانی انسان سبب حصول فضائل کلیه است، حیات روحانی انسان سبب روشنائی عالم بشر است."

حاشیه

ارسطویک جوهر کلی جاوید جدا از اجسام موسوم بعقل کلی معتقد بود که نسبتش بنفوس ناطقه نسبت روشنائی بچشم است و نفوس مفارق از ابدان بآن پیوسته جاوید میشوند.